

به : برادر ارجمند وگراقدرم ( احمد پوپل )

که کار اتمام ویراستاری چهار جلد سروده هایم را پذیرفته اند ؛ با سپاس فراوان از این لطف شان . (رحیمه توخی)

## رحیمه توخی

۱۴-کتوبر ۲۰۱۱

### طلوع خورشید

بویت برمشامم چون مُشک و عنبر است  
امروز از خیالت دماغم مُعطر است  
تندیس قامت ات ، سایه وار با من است  
پرواز دماغم را ، بال و شهپر است  
زتوفان حوادث، نلرزم همچون بید  
بالا بلند همتم، سرو و صنوبر است  
از بارشِ ابرِ غمِ چشمانم تا سحر  
چون سبزه ای لب جوی ، زیر سرم تر است  
از تارهای هنجره غمیده ام  
چون نای سوخته نوایش پرفسونتر است  
ایام می گذرد، از پیش نظر چون نور  
روزم پر آلم، رنجم در شب فزونتر است  
مغموم دلم ، لحظه ای نیست بی خیال میهن  
این به که دماغم، دل ریش را دارو است  
بوته یأس می درود ، امید می کارد  
طلوع خورشید به چشم سیاه شب نشتر است

\* \* \* \* \*